

بررسی تطبیقی برخی ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ارمنی و گرجی

در دوره باستان

علی‌بابایی درمنی*

استادیار بنیاد دایرة المعارف اسلامی

(از ص ۱۷ تا ص ۲۹)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۵/۲۸؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۲۳

چکیده

سابقه دیرین در تاریخ‌نگاری از ویژگی‌های بارز فرهنگی ارمنی‌ها و گرجی‌ها در دوره باستان است. صدها سال زیستن مردمان ارمنستان و گرجستان در کنار یکدیگر، سبب همانندی برخی از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری آنها شد. از دیگر سو، اختلاف در شیوه حکومت در برخی از دوره‌های تاریخی نیز سبب اختلاف در برخی دیگر از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری آنها شد. این مقاله با بهره‌گیری از منابع کهن تاریخ قفقاز و همچنین پژوهش‌های نوین در این ارتباط، با بررسی تطبیقی برخی از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ارمنی و گرجی، همانندی و اختلاف را در سبک نگارش این تاریخ‌نگاری‌ها بررسی می‌کند. شباهت‌های تاریخ‌نگاری ارمنی و گرجی در دوره باستان در موضوعاتی مانند بهره‌گیری از روایات عهد عتیق و تعمیم تبار اشکانی به فرمانروایان غیر اشکانی نمود پیدا کرده است، در حالی که اختلاف میان این دو تاریخ‌نگاری در شیوه بهره‌گیری از روایات ملی ایرانی است.

واژه‌های کلیدی: تاریخ‌نگاری ارمنی، تاریخ‌نگاری گرجی، روایات ملی ایرانی، تبار اشکانی، موسی

خورنی.

۱. مقدمه

سابقهٔ دیرین در تاریخ‌نگاری از ویژگی‌های بارز فرهنگی ارمنی‌ها و گرجی‌ها در مقایسه با دیگر مردمان خاورمیانه در دوره باستان است. در این میان ارمنی‌ها نسبت به گرجی‌ها از پیشینهٔ کهن‌تری در تاریخ‌نگاری برخوردارند. در سدهٔ چهارم میلادی و آغاز گسترش مسیحیت در ارمنستان، آثاری مانند *تاریخ ارمنستان آگاتانگوس (Agathangeghos)* و زندگی مسروپ ماشتوتس (Mesrop Mashtots) در ارمنستان به رشتهٔ تحریر درآمد، در حالی که پیشینهٔ تاریخ‌نگاری در گرجستان به اواخر سدهٔ هشتم میلادی و فراهم‌شدن مقدمات شکل‌گیری حکومت باگراتونیان (Bagratids) گرجستان (۸۱۳ م) بازمی‌گردد (Rapp, p 651). به‌رغم این فاصلهٔ زمانی که میان تاریخ‌نگاری در ارمنستان و گرجستان وجود دارد، گرویدن مردم این دو سرزمین کهن قفقازی به آیین مسیحیت سبب شد تا تاریخ‌نگاری ارمنی و گرجی در تبیین آغاز تاریخ جهان از سفر آفرینش عهد عتیق الگوبرداری کند و به گونه‌ای ارمنی‌ها و گرجی‌ها را از تبار یکی از فرزندان نوح^(ع) به شمار آورد. در کنار این ویژگی مشترک میان تاریخ‌نگاری ارمنی و گرجی، در این مقاله برخی همانندی‌ها و اختلافات دیگر، مانند جایگاه خاندان اشکانی و بهره‌گیری از روایات ملی ایران در این دو تاریخ‌نگاری بررسی خواهد شد.

دربارهٔ پیشینهٔ این پژوهش می‌توان گفت که تاکنون این بررسی تطبیقی به صورت جامع صورت نگرفته است و در این مقاله نخستین بار این بررسی تطبیقی انجام می‌شود، با این حال، مری بویس (Mary Boyce) در دو گفتار دربارهٔ *خنیگری و موسیقی ایران* (ترجمهٔ بهزاد باشی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۸) برخی از وجوه اختلاف در تاریخ‌نگاری ارمنی و گرجی را در مورد بهره‌گیری از روایات ملی ایرانی متذکر شده است. از دیگر سو، اریک کتنهوفن (Eric Kettenhofen) در «اشکانیان در منابع ارمنی» (ترجمهٔ هوشنگ صادقی، در مجموعهٔ *امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن*، ویراستهٔ یوزف ویسهوفر، نشر فرزانه روز، تهران، ۱۳۹۳) نیز برخی از نکات را دربارهٔ تعمیم تبار اشکانی به فرمانروایان غیر اشکانی ارمنستان یادآور شده است؛ نکته‌ای که در مقالهٔ رابرت هوسن (Robert Hewsen) با عنوان «The primary history of Armenia, an Examination of the validity of an immemorially transmitted historical tradition» (1975) نیز به آن پرداخته شده است. جدا از یادآوری تعمیم تبار اشکانی، رابرت هوسن در این مقاله از تأثیر عهد عتیق بر تاریخ‌نگاری ارمنی در دوره باستان نیز سخن می‌گوید. استفن رپ (Stephen Rapp)

نیز در (2009) "The Iranian heritage of Georgia" نیز به بهره‌گیری مورخان گرجی از روایات ملی ایرانی اشاره کرده است.

۲. الگوبرداری از روایت سفر آفرینش عهد عتیق در نگارش تاریخ

نخستین همانندی میان روایات تاریخی ارمنی و گرجی در صفحات نخست این تاریخ‌ها خود را نشان می‌دهد؛ آنجا که در هر دو روایت استفاده از سبک نگارش «عهد عتیق» در توضیح چگونگی شکل‌گیری اقوام جهان و از جمله اقوام گرجی و ارمنی استفاده شده است. روایت ارمنی سلسله نسب هایک (Hayk) نیای ارمنیان را چنین شرح می‌دهد: «این هایک فرزند تورگوم (Torgom)، فرزند تیراس، فرزند جومر، فرزند یافث [پسر نوح] نیای ارمنیان است... و چنانچه [اماراباس] می‌گوید، [ارمنی‌ها] بر شمارشان افزوده شد و کشور را پر کردند» (Movses Khorenatsi, p92). این روایت اقتباسی از عهد عتیق است: «روایت مهاجرت هایک از بابل به سرزمین آرات، پس از ترویج مسیحیت در ارمنستان شکل گرفته است، و بر اساس مطابقت روایات محلی و کتاب مقدس، یعنی داستان پراکندگی اقوام جهان و بنای برج بابل و متأثر از آن به وجود آمده است» (آیوازیان، ۱۲۹). در فهرست ارمنی، هایک و فرزندانش به دنباله فهرست عهد عتیق از فرزندان یافث پسر نوح آمده‌اند. خورنی فهرست خود را از فرمانروایان ارمنستان این چنین ادامه می‌دهد: «یافث جومر را آورد. جومر تیراس را آورد. تیراس، تورگوم را آورد. تورگوم هایک را آورد. هایک آرامانیاک را آورد. آرامانیاک (Armaneak) آراماییس (Aramayis) را آورد...» (Movses Khorenatsi, p74-75)؛ البته پیروی از سنت عهد عتیق توسط موسی خورنی به همین جا ختم نمی‌شود و خورنی نیاکان ساهاک باگراتونی سفارش‌دهنده تاریخ ارمنیان را نیز یهودی می‌شمارد: «واغارشاک (Vagharshak) اشکانی^۱ شمبات باگارات، سردار دانا را که از یهودیان بود را چنین پاداش داد که به طور موروثی صاحب مقام تاج‌گذاری آرشاگونیان باشند» (ibid, 132). با این حال، به روایت عهد عتیق توچرمه (Togarmah) پسر جومر است، نه آن گونه که خورنی می‌گوید، نوه جومر: «این است پیدایش پسران نوح، سام و حام و یافث. و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند. پسران یافث: جومر و ماجوج و مادای و یوان و توبال و ماشک و تیراس. و پسران جومر: آشکناز و ریفات و توچرمه» (عهد عتیق، ۱۰).

در روایات ملی گرجی نیز استفاده از سبک نگارش عهد عتیق، در ارتباط با چگونگی پیدایش اقوام جهان دیده می‌شود، با این تفاوت که گزارش بخش نخست «تاریخ

گرجستان» (کارتلیس تسخوربا *Kartlis Tskhovreba*) یا «تاریخ شاهان گرجستان» در این مورد «قفقازشمول» است و توجرمه (به گرجی Targamos) نه تنها پدر هایک (به گرجی Haos)، بلکه پدر نیاکان سایر اقوام قفقازی نیز می‌باشد. هایک، بزرگ‌ترین برادر و در حقیقت رهبر اقوام قفقازی است که به همراه برادر دوم کارتلوس، نیای اقوام گرجی و شش برادر دیگر، سرزمین قفقاز کنونی را بین خود تقسیم می‌کنند (*Kartlis Tskhovreba, Meroveli, 2-6*). پس از شرح این رویدادها در روایت‌های تاریخی ارمنی و گرجی، شاهد شرح چگونگی تقسیم ارمنستان و گرجستان میان فرزندان هایک و کارتلوس هستیم. با یادآوری این همانندی‌ها میان تاریخ‌نگاری ارمنی و گرجی، به تعمق‌برانگیزترین شباهت بین تاریخ‌نگاری ارمنی و گرجی می‌پردازیم که همانا تعمیم تبار اشکانی به سایر خاندان‌های فرمانروا در ارمنستان و گرجستان است.

۳. تعمیم تبار اشکانی در تاریخ‌نگاری ارمنی و گرجی

موسی خورنی پدیدآورنده تاریخ ارمنیان، نخستین تاریخ عمومی ارمنی که تاریخ ارمنستان از آغاز تا فروپاشی سلسله اشکانیان ارمنستان را دربرمی‌گیرد، به رشته تحریر درآورده است. خورنی پس از شرح به قدرت رسیدن هایک، پسر توجرمه، در ارمنستان به شرح حکومت فرزندان او در ارمنستان می‌پردازد؛ چنان‌که رابرت هوسن می‌گوید: این احتمال وجود دارد که فرزندان و نوادگان پرشمار هایک در این اثر تاریخی فرمانروایان اورارتو باشند (Hewsen, 92-93).

با زوال قدرت اورارتوها در سده هفتم پیش از میلاد مسیح، پس از چند سده، مجدداً در سده چهارم پیش از میلاد حکومت مستقل «آرتتیان» (Orontids) در ارمنستان تأسیس شد. در تاریخ ارمنیان موسی خورنی اطلاعات ناچیزی از سلسله فرمانروایان «یرواندی» یا آرتتیان ارمنستان به دست می‌دهد^۲ و اگرچه آگاهی این مورخ از فرمانروایان آرتاشسی ارمنستان نسبتاً مناسب است، با این حال، به شرح وقایع دوران این فرمانروایان به عنوان شاهان اشکانی ارمنستان می‌پردازد. اشتباه اساسی خورنی در نگارش تاریخ ارمنیان، این نکته است که خورنی بنیان‌گذاری سلسله اشکانی ارمنستان را هم‌زمان با برپایی شاهنشاهی اشکانیان در ایران، یعنی در حدود سال ۲۵۰ پ.م برآورد کرده است. با این حساب، اشکانیان ارمنستان آن‌گونه که داسخورانتسی (Dasxurantsi)، نویسنده تاریخ اران، در ابتدای سده دوازدهم میلادی، در پیروی کاملاً آشکار از موسی خورنی محاسبه کرده است، ۶۲۰ سال بر ارمنستان حکومت کرده اند

(Dasxurantsi, 3). بنا بر گزارش داسخورانتسی از واغارشاک تا اردشیر پسر ورامشاپوه، ۲۴ پادشاه اشکانی در طی ۶۲۰ سال بر ارمنستان حکم راندند. با این حال، اگر بپذیریم که اشکانیان در ایران در حدود سال ۲۵۰ پ.م به حکومت رسیده‌اند و در همان زمان یا اندکی پس از آن آرشاک (اشک اول)، بنیان‌گذار اشکانیان ایران، بنا به روایت مورخان ارمنی برادر خود، بلاش را به حکومت ارمنستان منتصب کرده باشد (Movses Khorenatsi, 82 & 132)، با یک محاسبه ساده ۴۲۸+۲۵۰ (پایان حکومت اشکانیان بر ارمنستان)، عدد ۶۷۸ به جای ۶۲۰ حاصل می‌شود. با این حال، شاید بتوان به عنوان یک فرضیه اختلاف ۵۷ سال را به حساب مدت زمانی گذاشت که از نگاه مورخان ارمنی، از تأسیس سلسله اشکانیان در شرق ایران تا تسلط آنها بر مناطق شمال غرب ایران و ارمنستان و سپس انتصاب تیرداد از سوی بلاش به فرمانروایی ارمنستان به طول انجامیده است.

پرواضح است که این سنت تاریخ‌نگاری از اساس نادرست است و منابع تاریخی رومی به وضوح نشان می‌دهند که سلسله اصلی اشکانیان ارمنستان، یعنی جانشینان تیرداد اول (۷۵-۵۳ م)، برادر بلاش اول (۷۶-۵۰ م)، پادشاه اشکانی ایران، در سال ۵۳ میلادی (حدود سیصد سال پس از تاریخ ادعایی موسی خورنی درباره برپاشدن حکومت اشکانیان ارمنستان)، در ارمنستان به حکومت رسیدند (Dio Cassius, Vol VIII 145) و پیشینه شاخه فرعی اشکانیان ارمنستان نیز به فراتر از سال‌های نخستین سده میلادی بازمی‌گردد.

این اشتباه خورنی توسط مورخان دیگر ارمنستان چون «دراسخاناکرتسی»، تاریخ‌نگار ارمنی سده نهم و دهم میلادی، نیز تکرار شد (Drasxanakertsi, 72-79) تا این مورخان، فرمانروایان ارمنستان را که میان سال‌های ۲۵۰ پ.م تا ۶۲ م بر ارمنستان فرمان رانده‌اند، اشکانی تبار به شمار آوردند. در این سنت تاریخ‌نگاری ارمنی، بنا بر ادعای موسی خورنی، کسانی چون آرتاشس اول (۱۶۵-۱۸۸ پ.م)، بنیان‌گذار سلسله آرتاشسیان در ارمنستان، تیگران دوم (۵۵-۹۵ پ.م) که در دوره او قلمرو ارمنستان به بزرگ‌ترین حد خود رسید و آرتاوازد (۳۴-۵۵ پ.م) نوه، نتیجه و نبیره بلاش (بنیان‌گذار دودمان اشکانیان ارمنستان)، از فرمانروایان نامدار ارمنستان هستند (Movses Khorenatsi, 147, 151, 159).^۳

البته پیش از نگارش تاریخ ارمنیان موسی خورنی، تاریخ‌نگار سده پنجم میلادی ارمنستان، پاوستوس بوزند، مرتکب این اشتباه شد؛ بوزند نیز تیگران دوم، فرمانروای آرتاشسی ارمنستان را اشکانی تبار می‌داند (P'awstos Buzand, 380).

در پی آمیختن سلسله‌های اشکانی و آرتاشسیان ارمنستان در سنت تاریخ‌نگاری ارمنستان، از فرمانروایان اُرتنی، آرتاشسی و نخستین شاهان اشکانی ارمنستان نیز که میان سال‌های ۵۳-۱۹۱ م، یعنی تا بر تخت نشستن خسرو اول اشکانی (۱۹۱-۲۱۶ م)، فرمانروای ارمنستان، بر ارمنستان حکومت کرده‌اند و همچنین از شاخه فرعی اشکانیان ارمنستان که میان سال‌های ۱۲-۵۳ م در ارمنستان تسلط داشته‌اند، اطلاعات مناسبی در دست نیست؛ در نتیجه موسی خورنی سیاه‌های آشفته از فرمانروایان ارمنستان پس از به قدرت رسیدن اشکانیان در ارمنستان ارائه می‌دهد: بلاش (واغارشاک)، آرشاک، آرتاشس، تیگران، آرتاوازد، آرشام، آبگار، ساناتروک، یرواند، آرتاشس، آرتاوازد، تیران و تیگران (Movses Khorenatsi, 132-210). بدیهی است که این فهرست مشوش است و این نابسامانی در اثر آمیختن سلسله‌های اشکانی و آرتاشسیان رخ داده است. با این حال، تاریخ ملی ارمنیان از فرمانروایی خسرو اول (۱۹۱-۲۱۶ م) تقریباً با منابع تاریخی رومی مطابقت دارد.

در تاریخ‌نگاری گرجستان نیز به مانند ارمنستان، شاهد آن هستیم که تبار اشکانی به فرمانروایان غیر اشکانی آن سرزمین تعمیم داده می‌شود. شگفت آنکه در تاریخ‌نگاری گرجی نیز نخستین فرمانروایی که در تاریخ ملی گرجستان «آرشاگونیان» (Arshaguniani Վերջիններիս) یا اشکانی نامیده می‌شود، «آرشاک» (۹۰-۷۸ پ.م) است که یک آرتاشسی است. آرشاک، نخستین شاه آرتاشسی گرجستان، در حقیقت شاهزاده‌ای ارمنی است که در سنت تاریخ‌نگاری گرجی به اشکانیان منتسب می‌شود. داستان به قدرت رسیدن آرشاک در گرجستان چنین است؛ در زمان میروان اول (۱۵۹-۱۰۹ پ.م) فرمانروای گرجستان، آرشاک فرمانروای آرتاشسی ارمنستان بود که به نظر می‌رسد منظور لئونتی مرولی (Leonti Mroveli) از آرشاک، آرتاشس (۱۸۸-۱۶۵ پ.م)، بنیان‌گذار آرتاشسیان ارمنستان یا فرزند او آرتاوازد اول (۱۶۵-۴ پ.م) باشد که هم‌زمان با میروان اول در ارمنستان حکومت می‌کردند. دختر میروان با پسر آرشاک که او نیز آرشاک (آرتاشس) نام داشت، پیمان زناشویی بست (Kartlis Tskhovreba, Meroveli, 41). پس از میروان، فرزند او پرنجم (Parnjom)، فرمانروای گرجستان شد، اما پرنجم به آیین‌های دینی گرجیان بی‌مهری و کوشش کرد تا دین ایرانی را جایگزین آیین‌هایی کند که از زمان پارناواز (Parnavaz) (۲۳۴-۲۹۹ پ.م) در گرجستان رواج یافته بود و البته آن آیین‌ها نیز صیغه‌ای ایرانی داشت. گرجی‌ها رفتارهای پرنجم را تاب نیاوردند و در

نتیجه از آرشاک، پادشاه ارمنستان درخواست کردند تا پسرش را که با دختر میروان ازدواج کرده بود، برای حکمرانی گرجستان به آن سرزمین بفرستد. در نتیجه خیانت اشراف گرجستان به پرنجم، نبرد میان آرشاک (آرتاشس) و پرنجم به پیروزی آرشاک انجامید. پرنجم کشته شد و حکومت در گرجستان به شاخه‌ای از آرتاشسیان ارمنستان رسید و آرشاک (۹۰-۷۸ پ.م) بر تخت شاهی گرجستان نشست. این فرمانروا در سنت تاریخ‌نگاری گرجستان، اشکانی به شمار می‌آید. (ibid, 42-43).

آرشاک پنجمین فرمانروا در سنت تاریخ‌نگاری گرجستان است. به طور کلی در کتاب *تاریخ گرجستان (کارتلیس تسخویرا) در دوره باستان*، تا به قدرت رسیدن باگراتونی‌ها در دوران میانه، ۴۵ فرمانروا با چهار تبار گوناگون بر اریکه فرمانروایی گرجستان تکیه زدند؛ این چهار تبار عبارت بودند از: فارنا بازی، نمرودی، اشکانی و خسروانی. در توضیح باید گفت که شاهان پارناواری از تبار پارناواز، بنیان‌گذار نخستین حکومت گرجستان بودند و هفت فرمانروا با تبار فارنا بازی در روایت تاریخی گرجی در گرجستان به قدرت رسیدند. نمرودی‌ها یا نبروتیانی‌ها (Nebrotiani ნებროტიანები) چنان‌که لئونتی مرولی اشاره می‌کند، ایرانی‌تبارند (ibid, 16) و به نظر می‌رسد از تبار ایرانیانی باشند که در اران حکمرانی می‌کرده‌اند و گرجی‌ها آنها را «ایرانیان اران» می‌نامیدند. در سنت تاریخ‌نگاری گرجی چهار فرمانروای نمرودی در گرجستان حکومت کردند که با پژوهش‌های نوین مطابقت دارد. شاهان خسروانی گرجستان از تبار ساسانیان ایران بودند. هفده خسروانی به عنوان شاه (به گرجی mepe) و چهار خسروانی در مقام رهبر اشراف در گرجستان به قدرت رسیدند.^۴ همچنین در این میان، تعداد فرمانروایان اشکانی که با عنوان شاه^۵ بر گرجستان حکومت کردند، نیز هفده تن بودند که در میان تبارهای دیگر در کنار خسروانی‌ها بیشترین تعداد شاهان را به خود اختصاص داده بودند.

اما جدا از روایت تاریخ گرجستان، پژوهش‌های نوین گویای آن است که تنها پنج پادشاه با تبار اشکانی در گرجستان، در فاصله سال‌های ۱۸۹-۲۸۴ م به قدرت رسیدند که از تبار اشکانیان ارمنستان بودند (Toumanoff, 83-84). نخستین فرمانروای اشکانی گرجستان رو (Rev) (۱۸۹-۲۱۶ م)، پسر بلاش (۱۸۰-۱۹۱ م)، پادشاه اشکانی ارمنستان است. رو در گرجستان به اصلاحاتی دست زد و قربانی‌کردن بچه‌ها را در پای بتان ممنوع کرد. رو به سبب این اقدامات نیکوکارانه در گرجستان به «مرتلی» (Martali)، یعنی نیکوکار ملقب شد (Kartlis Tskhovreba, Meroveli, 69). پس از رو، چهار

فرمانروای اشکانی دیگر در گرجستان بر تخت نشستند که لئونتی مرولی توضیح چندانی درباره آنها نمی‌دهد و تنها به ذکر نام آنها بسنده می‌کند؛ این چهار فرمانروا عبارت بودند از: واچه (Vache) (۲۱۶-۲۳۴م)، باکور (Bakur) (۲۳۴-۲۴۹م)، مهرداد (۲۴۹-۲۶۵م) و آسپاگور (Aspagur) (۲۶۵-۲۸۴م) که آخرین پادشاهی اشکانی گرجستان بود (Kartlis Tskhovreba, Meroveli, 69-70).

۴. تفاوت تاریخ‌نگاری ارمنی و گرجی در بهره‌گیری از روایات ملی ایرانی

حکومت مستقیم ایرانیان بر قفقاز و همچنین حکومت سلسله‌های محلی با تبار ایرانی در قفقاز، یکی از عوامل رواج فرهنگ و تمدن ایرانی در آن سرزمین در دوره باستان بوده است. یکی از نمودهای تأثیر فرهنگ ایرانی در قفقاز، بهره‌گیری مورخان قفقازی از سبک رایج نگارش روایات ملی ایرانیان در دوره باستان است. روایات ملی ایرانی را «گسان‌ها» (Gōsān) در قفقاز رایج کردند؛ به بیان دیگر، حماسه‌سرایان روایات ملی ایرانی در قفقاز گسان‌ها بودند، گسان‌ها در گرجستان «مگوسانی» (Mgōsāni) (Boyce, 167) و در ارمنستان «گوسان» (Gusān qnluuū) نامیده می‌شدند (Dasxurantsi, 52)؛ چنان‌که بویس اشاره می‌کند از نظر مسیحیان ارمنستان گسان‌ها افراد پستی بودند که مصالح کارشان را از گذشته شرک‌آلود بیرون می‌کشیدند (ص ۲۸). با این حال چنان‌که خواهیم دید، مخالفت با گسان‌ها سبب نشد تا مورخان ارمنی از روایات ملی ایرانی بی‌اطلاع باشند، آنها تنها سعی می‌کردند تا با نادیده گرفتن حماسه‌های ایرانی از رواج بیشترشان در ارمنستان جلوگیری کنند.

اما در ابتدای سده نهم میلادی و در آستانه به قدرت رسیدن حکومت‌های نیرومند در گرجستان که مستقل از نفوذ افراط‌گرایان دینی بودند، مورخان و ادیبان گرجی عرصه مناسبی برای عرضه هنر خود و ترویج ادبیات حماسی ایرانی و آفرینش آثار غیرمذهبی، به دور از تعصب مردان کلیسا یافتند و در نتیجه، بهره‌گیری از روایات ملی ایرانی در آثار تاریخی گرجستان جریان یافت. چون بخش‌های مهمی از تاریخ گرجستان یا کارتلیس تسخوری در سده‌های هشتم و نهم میلادی به نگارش درآمده است، نویسندگان آنها نمی‌توانسته‌اند که از شاهنامه فردوسی که در سده دهم میلادی سروده شده است، استفاده کرده باشند؛ بنابراین، می‌توان گفت آنها از منابعی که شاهنامه بر اساس آنها

سروده شده است، یاری گرفته‌اند. رایج‌ترین منبع تاریخی ایرانیان در این زمان، یعنی سده‌های هشتم و نهم میلادی که بخش‌های نخستین *کارتلیس تسخوریا* به رشته تحریر درآمده است، بدون تردید، *خدای‌نامه‌های پهلوی* بوده که از گردآوری سال‌نامه‌های دربارهای شاهان ایرانی به وجود آمده است. ماگالی تودوآ، (Magali Todua) شاهنامه‌پژوه شهیر گرجی، بر این باور است که گرجی‌ها با منابع سرودن شاهنامه به زبان پهلوی آشنا بوده‌اند (ص ۶).

نویسندگان منابع تاریخی گرجی، لئونتی مرولی و جوانشیریانی، هر دو از «تاریخ ایران» با عنوان «تسخورباسا سپارستاسا» (*Kartlis (Tskhovrebasa Sparstasa)*) و *Tskhovreba, Meroveli, 16 & 70 and Kartlis Tskhovreba, Juansheriani, 230*) و گاهی با عنوان «سپارستا تسخوربیساسا» (*Sparsta Tskhovrebisasa*) (*Kartlis*) (*Tskhovreba, Meroveli, 19*) که هر دو به همان معنای «تاریخ ایران» است، یاد کرده‌اند. با توجه به نشانه‌های موجود که مهم‌ترین آنها همانند بودن روایات ملی ایران و *کارتلیس تسخوربایست*، پی می‌بریم که این دو تاریخ‌نگار گرجی از روایات ملی ایرانی سود جستند و منظور آنها از «تسخوربایستاسا» یا «سپارستا تسخوربیساسا»، خدای‌نامه‌های ایرانی بوده است و همان‌طور که گفته شد، در ایران باستان از گذشته دور این «گسان‌ها» بودند که با نغمه‌های خوش دلاوری‌های پهلوانان ایرانی را با ساز و آواز می‌سرودند و به همین شکل، همکاران قفقازی آنها نیز حماسه‌های ایرانی را با ساز و آواز در سرزمین قفقاز حکایت می‌کردند. در گرجستان سده‌های میانه نیز برخلاف ارمنستان که گسان‌ها در آن دیار افرادی پست به شمار می‌رفتند، به سبب وجود درباری پرقدرت، تندروان مذهبی عرصه کمتری برای عرض اندام می‌یافتند؛ در نتیجه، زمینه برای رشد ادبیات غیر دینی و رواج ادبیات حماسی ایران در گرجستان به وجود آمد و در تاریخ‌نگاری گرجستان تجلی یافت و به نگاه منصفانه‌تر مورخان گرجی به تاریخ و فرهنگ ایرانی انجامید.

نگاه منصفانه به تاریخ ایران و چشم‌پوشی نکردن از یادآوری پیوندهای تاریخی با ایرانیان که از وجود درباری پرقدرت و عاری از تندروان مذهبی در گرجستان ناشی شده بود، سبب شد تا در روایت تاریخی گرجی، ایرانیان چهره مثبتی داشته باشند؛ تا آنجا که در *تاریخ واختانگ گرگاسالی*، واختانگ گرگاسالی شاه، اسطوره گرجی، زبان به ستایش ایرانیان می‌گشاید و ایران را سرزمین قهرمانان و پهلوانان می‌نامد (*Kartlis*)

فرمانروایان گرجستان، چون واختانگ گرگاسالی و شاهان ایران انکار نمی‌شود، اما در مقابل، موسی خورنی با اینکه معلومات بسیار خوبی از روایات ملی ایرانی در دست دارد، از آنها چشم‌پوشی می‌کند، حتی بعد از اینکه ساهاک باگراتونی، از اشراف گرجستان که کتاب تاریخ خورنی به سفارش او نوشته شده است، از خورنی پرسشی درباره روایت‌های ملی ایرانی می‌کند، خورنی او را با گستاخی مورد خطاب قرار می‌دهد و به چشم‌پوشی از این روایت‌ها فرامی‌خواند:

«این چه علاقه‌ای است که به افسانه‌های پوچ و بی‌معنی اژدهاک بیوراسب داری؟ چرا ما را به خاطر این افسانه‌های ناپرونده و ناپسند پرسی به زحمت می‌اندازی؟ افسانه‌هایی چون نخستین نیکوکاری ناپسند او، خدمتگزاری دیوان برای او، ناتوانی در پرهیز از خطا و دروغ، بوسه‌زدن بر شانه‌ها و زاده‌شدن دو اژدها از آنجا، آنگاه گسترش شرارت، کشتن انسان‌ها به خاطر شکم، سپس بستن او با سیم‌های مسی به دست شخص فریدون و بردن او به کوه دمباوند، آنگاه خوابیدن در راه و کشان‌کشان برده شدن او به دست بیوراسب. آنگاه بیدار شدن فریدون و بردن او به غار و بستن وی و قرار دادن خویشتن به صورت مجسمه‌ای در برابر او که از آن بترسد و مغلوب زنجیرهایش شود و از این رو نتواند از غار خارج شود و دنیا را نابود سازد. چه نیازی به این افسانه‌های دروغ داری؟» (Movses Khorenatsi, 126).

اما در ارمنستان روایات ملی ایرانی با فرهنگ ارمنی‌ها عجین شده بود و چشم‌پوشی از آنها از سوی مورخان مانند موسی خورنی به حذف این روایت‌ها از حافظه تاریخی ارمنی‌ها نینجامید و حماسه‌سرایان ارمنی پس از هجوم عرب‌ها به ارمنستان به بهره‌گیری از روایات ملی ایرانی پرداختند و در آثاری مانند *دلاوران ساسون* و *رستم زال* از درون مایه‌های روایات ملی ایرانی سود جستند. هسته اصلی شاهنامه مبارزات ایرانیان علیه تورانیان و هسته اصلی *دلاوران ساسون* پایداری ارمنی‌ها علیه عرب‌ها با بهره‌گیری از روایات ملی ایرانی است (باغداساریان، ۲۰). با اینکه در این حماسه ارمنی خبری از پهلوانان شاهنامه فردوسی نیست، شواهدی از بهره‌گیری حماسه‌سرایان ارمنی از حماسه‌های ایرانی در دست است؛ برای نمونه، در افسانه *ساسون «داویت»* پیش از نبرد، به مانند رستم نشانه‌ای نزد همسرش باقی می‌گذارد تا به پسرش بدهد (همان، ۲۵).

اما حضور مستقیم پهلوانان ایرانی در حماسه‌های ارمنی، در حماسه *رستم زال* رخ داده است. در حقیقت توجه ارمنی‌ها به حماسه‌های ایرانی پس از هجوم سلجوقی‌ها به ارمنستان بیشتر شد و آنها با نشانیدن ترکان به جای تورانیان و هم‌ذات پنداری با ایرانیان

از حماسه‌های شاهنامه خوشه‌چینی می‌کردند (همان، ۲۹)؛ چنان که شاهسواریان می‌گوید: «مبارزه ارمنی‌ها علیه ترکان سلجوقی بیش از همه، از رستم قهرمان ایرانی ملهم می‌گشت که مطابق حماسه ایرانی در شرق، نخستین کسی بود که بر علیه اقوام تورانی شمشیر به دست گرفته بود» (ص ۱۴۵).

۵. نتیجه

پس از رواج مسیحیت در قفقاز، مورخان ارمنی و گرجی می‌کوشیدند تا تبار فرمانروایان خود را با شجره‌نامه‌های عهد عتیق سازگار کنند؛ این کوشش، به شباهت صفحات نخست تاریخ ملی ارمنی و گرجی انجامید. از دیگر سو، در تاریخ‌نگاری‌های ارمنی و گرجی، به سبب فراموش شدن خاطره آرتاشسی‌ها، تبار فرمانروایان آرتاشسی ارمنستان و گرجستان، اشکانی به شمار آمده است. آنها شاید خاطرات محوی از تبار ایرانی آرتاشسی‌ها داشتند و از این رو، آنها را به ایرانی‌تبارانی که می‌شناختند و در دوران نسبتاً متأخر بر آنها حکومت می‌کردند، یعنی اشکانیان منتسب کردند. با این حال، این احتمال نیز وجود دارد که مورخان گرجی صرفاً با الگوبرداری محض از مورخان ارمنی که پس از آنها به نگارش تاریخ پرداخته‌اند، به مانند آنها تبار اشکانی را به فرمانروایانی که شناخت مبهمی از تبارشان داشته‌اند، تعمیم داده باشند. از دیگر سو، با اینکه با رواج مسیحیت در ارمنستان مورخان ارمنی در مقام ضدیت با ایران مزدایی، از رواج بیشتر روایات ملی ایرانی در ارمنستان جلوگیری کردند، اما در گرجستان با به قدرت رسیدن حکومت‌های نیرومند در سده نهم میلادی، که مستقل از نفوذ افراط‌گرایان دینی بودند، مورخان و ادیبان گرجی عرصه مناسبی برای عرضه هنر خود و ترویج ادبیات حماسی ایرانی و آفرینش آثار غیرمذهبی به دور از تعصب مردان کلیسا یافتند. همچنین بهره‌گیری از روایات ملی ایرانی در آثار تاریخی گرجستان جریان یافت و پیوندهای تاریخی ایرانیان و گرجی‌ها انکار نشد و در نتیجه، از ایرانیان در تاریخ ملی گرجستان چهره بهتری نسبت به تاریخ ملی ارمنستان به تصویر کشیده شده است.

پی‌نوشت

۱. در روایت تاریخی ارمنی تیرداد اشکانی (۷۵-۵۳م)، بنیانگذار اشکانیان ارمنستان نیست و مورخان ارمنی «واغارشاک» را مؤسس اشکانیان ارمنستان می‌دانند.

۲. خورنی از یرواند ساکاوکیاتس (Yervand Sakavakiats) نام می‌برد که در دوران مادها بر ارمنستان فرمانروایی می‌کرده و دوران حکومت او بسیار کوتاه بوده است، اما درباره رویدادهای دوران فرزند او، تیگران که او را «تیگران یرواندی» نامیده، سخن بسیار گفته است: «او نیرومندترین و خردمندترین پادشاه ما و دلیرترین همه آنها بود و در برانداختن حکومت مادها به کورش کمک کرد» (Movses Khorenatsi, 111-115)؛ این عبارت به‌وضوح نشانگر بهره‌گیری خورنی از اسطوره «کورودیا» اثر گزنفون مورخ یونانی است، که با پژوهش‌های نوین در مورد سلسله یرواندیان یا آرنتیان ارمنستان تفاوت دارد. با این حال، نشان‌دهنده آگاهی نسبی خورنی درباره یرواندیان ارمنستان است.
۳. البته برخلاف این سنت تاریخ‌نگاری ارمنی، پژوهش‌های نوین نشان می‌دهد که تیگران دوم (بزرگ)، فرزند آرتاشس نبوده است. گزارش معتبر درباره سلسله آرتاشسیان ارمنستان در *جغرافیای استرابو* حفظ شده است (Strabo, Vol V. 337).
۴. خسروی‌های گرجستان از نسل «میروان کبیر»، نوه اردشیر بابکان بودند. هفده پادشاه خسروی در گرجستان به حکومت رسیدند که نام و ترتیب به حکومت‌رسیدن آنها در تاریخ ملی گرجستان با پژوهش‌های نوین مطابقت دارد.
۵. از میان ۴۵ فرمانروای یادشده در سنت تاریخ‌نگاری گرجی برخی از آنها به جای شاه، «رهبر اشراف» نامیده شده‌اند؛ این نام‌گذاری به سبب شرایط خاص سیاسی دورانی بوده است که این رهبران اشراف در آن دوران زندگی می‌کرده‌اند.

منابع

- کتاب مقدس (شامل کتب عهد قدیم و عهد جدید)، انگلستان-گادالمینگ، ایلام، ۲۰۱۶.
- آیوازیان-ترزیان، ماریا، *اشتراکات اساطیری و باورها در منابع ایرانی و ارمنی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱.
- باغداساریان، ادیک، *شاهنامه و ارمنیان*، تهران، ناشر، باغداساریان، ۱۳۸۰.
- بویس، مری و همکاران، *دو گفتار درباره خنیاگری و موسیقی ایران*، ترجمه بهزاد باشی، تهران، آگاه، ۱۳۶۸.
- تودوا، ماگالی، *از پانزده دریچه (نگاهی به فردوسی و شاهنامه او)*، ترجمه محمدکاظم یوسف‌پور، رشت، دانشگاه گیلان، ۱۳۷۷.
- شاهسواریان، آودیس، *شاهنامه و منابع ارمنی*، ترجمه ادیک باغداساریان، تورنتو، شاهسواریان، ۱۳۹۳.
- کوریون، واردابت، *زندگی مسروپ ماشتوس*، ترجمه گارون سارکسیان، تهران، نائیری، ۱۳۸۱.

- Agathangehos, *History of Armenia*, translation and commentary by R. W. Thomson, Albany, State University of New York, 1976.
- Boyce, Mary, "Gōsān", in *Encyclopædia Iranica*, Vol XI, Edited by Ehsan Yarshater, New York, Encyclopædia Iranica foundation, 2003.
- Leonti Mroveli, *History of Kings of Georgia, in Rewriting Caucasian History, The Original Georgian Text and Armenian Adaptation*(artlis

- Tskhovreba*), Translated with introduction and commentary by Robert.W.Thomson, New York, Clarendon ,۲۰۰۲.
- Dasxurantsi, Movses, *History of the Caucasian Albanian*, Translated by, C. J. F Dowsett, London, Oxford University , 1961.
- Dio Cassius, *Dios Roman History*, Translated by Earnest Cary, London, Leob, 1955.
- Drasxanakertsi, Yovhannes, *History of Armenia*, Translation and Commentary by Krikor.H.Maksoudian, Atlanta, Scholar Press, 1987.
- Hewsen, Robert, "The primary history of Armenia, an Examination of the validity of an immemorially transmitted historical tradition, in, *history in Africa, Vol 2*, Cambridge (England), Cambridge University, 1975.
- Juansher Juansheriani, *The History of King Vakhtang Gorgasali, in Rewriting Caucasian History, The Original Georgian Text and Armenian Adaptation(artlis Tskhovreba)*, Translated with introduction and commentary by Robert.W.Thomson, New York, Clarendon, 2002.
- P'awstos Buzand ,*The Epic Histories: Attributed to P'awstos Buzand*, Translated by Nina G. Garsoian, Cambridge (USA), Harvard University, 1989.
- Rapp, Stephen, "The Iranian heritage of Georgia", *Iranica Antiqua, Vol. XLIV*, Belgium, Peeters, 2009
- Strabo, *The Geography of Strabo*, Translated by Horace Leonard Jones, London ,Harvard Univercity , 1988.
- Toumanoff, cyril, *Studies in christian caucasian history*, Washington, D.C., Georgetown university press, 1963.